

تنوع اساتید در سلوک عرفانی

داوود حسن زاده کریم آباد*

چکیده

از بایسته های سلوک معنوی و عرفانی، سیر همراه با استاد تواناست. استاد در سلوک عرفانی تنوع بسیار دارد. انوار قاهره و عقول و ارواح قدسی و نفوس کامله، حقایقی هستند که در طی سلوک، سائر را با القای معارفی ویژه هدایت می نمایند. ارواح انبیای پیشین و اوصیای ایشان علیهم السلام نیز به نوعی در تلقی احوال و مقامات بلند معنوی توسط سالک مؤثرند. پیامبر اعظم و اهل بیت گرامی او صلی الله علیه و آله به طور ویژه از این سمت برخوردارند. علمای ربانی و اولیای الهی از وارثان انبیا و اوصیای ایشان علیهم السلام نیز حیا و میتا در تسلیک سالکان به طور عام، سمت استادی دارند و سرانجام این که وجودات برتر سالک در عوالم غیبی قوس نزول نیز سالک را در قوس صعود امداد و هدایت می نمایند. در این میان، آنچه بیشتر در صحف عرفانی مورد بحث واقع شده، استادی علمای ربانی و اولیای الهی است که در زمان خود سالک حیات دارند و سالک از آنان بهره مند می گردد. در این مقاله، با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از آموزه های عرفانی شیخ اشراق، شیخ نجم الدین کبری و ابن عربی و آنچه از عارفان مکتب نجف در این باره ماثور است، در صدد تبیین تنوع اساتید در سلوک عرفانی بوده ایم.

کلیدواژگان: استاد سلوکی، شیخ اشراق، شیخ نجم الدین کبری، محیی الدین ابن عربی، مکتب نجف، سلوک عرفانی

* استادیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه. (hasanzadeh@iki.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

مقدمه

از بایسته‌های سلوک معنوی، سیر در سایه هدایت استادی تواناست. در میان آموزه‌های عرفانی، با انواعی از اساتید سلوک مواجهیم که هر یک از آن‌ها کارکردهای خاص خود را در راهبری سالکان دارند. اگرچه عنوان «تنوع و سایط فیض و هدایت» در این جا مناسب‌تر می‌نمود، اما از آن جا که خود عارفان از آنان با عنوان «استاد» و «شیخ» و... یاد کرده‌اند، ما نیز در این جا اصطلاح «تنوع اساتید» را به کار بردیم. عارفان بسیاری در این باب سخن گفته‌اند. در این مقاله به بررسی موضوع تنوع اساتید در سلوک از دیدگاه سه تن از عارفان نامی عالم اسلام (شیخ اشراق، شیخ نجم‌الدین کبری و محیی‌الدین بن عربی) و نیز عارفان مکتب نجف می‌پردازیم. با معرفی این عارفان و اساتید آنان و تبیین دیدگاه ایشان در موضوع مزبور می‌توان ادعا نمود تقریباً همه انواع اساتید در سلوک را استیفا کرده‌ایم.

در اندیشه شیخ اشراق، استادی موجودات ملکوتی برای به فعلیت رسیدن سالکان، امری پررنگ است و شیخ اشراق در سلوکش بیشتر از آنان بهره برده است. شیخ نجم‌الدین کبری از «شیخ خرقه»، «شیخ تلقین ذکر» و «شیخ صحبت» خود یاد نموده و داشتن چنین اساتیدی را برای سالکان لازم شمرده است. او از «شیخ الغیب» نیز یاد کرده است که در میان عارفان کمتر از آن بحث شده است. ابن عربی از تمام انواع اساتید، به علاوه استادی انبیا و اوصیای انبیا علیهم‌السلام در سلوک یاد کرده و در این وادی بیشتر از همه قلم زده است. ما در این مقاله به جهت رعایت اختصار، تنها از بهره‌مندی خود وی از انواع اساتید و مشایخ سلوکی به عنوان نمونه یاد می‌کنیم. عارفان مکتب نجف نیز به تنوع اساتید در سلوک عرفانی اذعان داشته و به طور ویژه از استاد عام و خاص سخن گفته‌اند؛ اما در مورد عناوینی چون: شیخ خرقه، شیخ تلقین ذکر و شیخ صحبت دیدگاهی دارند که در ادامه بیان خواهد شد.

استادی انوار قاهره و عقول در طریقه شیخ اشراق

ابوالفتوح شهاب‌الدین یحیی بن حبّش بن امیرک سهروردی، معروف به «شیخ اشراق» (۵۴۹-۵۸۷ق) از حکیمان و عارفان عالم اسلام و بنیان‌گذار حکمت اشراق است. وی در سهرورد، مراغه و اصفهان نزد اساتیدی چون مجدالدین جیلانی و ظهیرالدین بیهقی فارسی، دروس فقه، اصول، حکمت و کلام آموخت. در حدود سی سالگی به سوی مناطق آناتولی (آسیای صغیر) و شامات مهاجرت و در راه، با علما و حکمای بلاد ملاقات و مباحثات مختلفی کرد





و در شهر ماردین از محضر فخرالدین ماردینی (م ۵۹۴ق) نیز بهره برد. نام اساتید دیگری که شیخ اشراق از آنها بهره‌مند شده باشد، در منابع نیامده؛ چنان‌که از شاگردان بی‌واسطه او نیز در منابع نامی به میان نیامده است. معلوم نیست شیخ او در طریقت چه کسی بوده، اما به نظر می‌رسد براساس گفته شهرزوری او در این باره استقلال فکری به دست آورده و خود مشغول به سیر و سلوک شده است (شهرزوری، ۱۴۳۰: ۲/۳۰۶).

شیخ اشراق سالکان را دو دسته دانسته است: ۱. سالکی که زیر نظر «استاد متأله» سلوک می‌کند؛ ۲. سالکی که به «تأیید قدسی غریب» سیر می‌کند (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱/۴۹۶). از نظر وی برخی انبیا و اولیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مانند: ادریس، ابراهیم و پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون استاد بشری سیر کرده‌اند (همان: ۳/۷۶) و برخی دیگر نیازمند استاد بشری بوده‌اند:

و حاجت موسی به خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ ظاهر حال گواهی می‌دهد که شاید پیغامبر را بلکه شارع را به بعضی محققان روشن‌روان حاجت افتد، و نیز مشهور است استفادت داود از لقمان، و اگرچه این نمط حجت نیست، برهان منع نمی‌کند این معنا را (همان).

شیخ اشراق، سالک را در گفتن ذکر نیز نیازمند استاد می‌داند: «پیری باید که ذکر تلقین کند، و بی‌پیر به جایی نرسند.» (همان: ۳/۳۹۹). نیز سالک در کشف حقایق و تلقی حکمت الهی که اکثر آنها با «رصد روحانی» مکشوف می‌گردد، نیازمند مرشدی است که بر حقایق پنهان راه‌ها و اسرار عالم آگاه باشد؛ اگر نه در حکمت چون کور مادرزادی خواهد بود که به سیاحت مشغول است (همان: ۱/۴۴۴).

شیخ اشراق غیر از استاد بشری، به اساتید دیگری در آثار خود اشاره کرده است که توجه به آن مهم می‌نماید. این اساتید، همان انوار قاهره و عقول هستند که نخستین آن‌ها عقل فعال و آخرین آن‌ها عقل اول است. چنان‌که از برخی قصه‌های رمزآلود شیخ اشراق به دست می‌آید، در واقع سالک در طی سلوک خویش از راهنمایی‌های عقول و حتی نفوسی که در مشاهداتش با آنان ملاقات می‌کند، بهره‌مند می‌گردد و به نوعی ایشان نسبت به او سمت استادی دارند. شیخ اشراق به‌ویژه از عقل فعال یاد کرده است:

مکمل ایشان و به درآورنده از قوت به فعل آن است که حکما آن را «عقل فعال» خوانند، و شرع آن را «روح القدس» خوانند. نسبت او با عقول ما مانند نسبت آفتاب است با دیده‌های ما (همان: ۳/۱۸۰).





پس از عقل فعال، نُه عقل دیگر چنین سِمَتی دارند و حتی میان خود این عقول ده‌گانه رابطه استادی برقرار است. شیخ اشراق در یکی از قصه‌های پررمز و راز خود خطاب به این عقل فعال که در این داستان، وی را شیخ تلقی کرده، گفته است:

پرسیدم شیخ را که این شیوخ به توجه تعلق دارند؟ گفت: بدان که این شیخ که سجاده او در صدر است، شیخ و استاد و مربی پیردوم است که در پهلوی او نشسته است، و پیردوم را در جریده او ثبت کرده است و هم چنین پیردوم، پیر سوم را و سیم، چهارم را تا به من رسد و مرا آن پیرنهم در جریده ثبت کرده و خرقة داده و تعلیم کرده است (همان: ۲۱۲/۳-۲۱۳).

از آن جا که شیخ اشراق، عقل فعال را مُخرج نفوس از قوه به فعل می‌داند، می‌گوید: اوست که نفوس ما را متنقش گرداند به فضایل؛ چون بدو متصل گردیم ... نسبت نفوس ما با ایشان چون نسبت لوح است با قلم؛ پس نفوس ما الواح مجرّدند و اوقلمی است که نفوس ما را منقوش گرداند به علوم حقیقی و معارف ربّانی (همان: ۱۸۰/۳).

پس عقل فعال و نُه عقل دیگر را همگی مشایخی می‌داند که خلاصه وجودند و از مقربان درگاه الهی هستند و مجالست و انس با آنها شقاوت و وحشتی در پی ندارد. وی می‌گوید: هرگاه با این ده گرامیان نیکوگردار [و ده پیر خوب سیمان] مصاحبت کردی و به اخلاقشان متخلق گشتی و کردار آنان را شهود کردی و از یکی به سوی دیگری ارتقا یافتی، ای بسا انوار قیومیت و آثار لاهوتیت بر تو تاییده شود و در نتیجه، از بند رقیّت و حدود آزاد شده و به قدیم مَنان متصل شوی و با دیدن [حقایق و علم شهودی حضوری] از بیان [و علوم حصولی] بی‌نیاز شوی و به این سخنان خدای تعالی واصل گردی: ﴿الْأِلٰهِي إِلٰهٌ تَصِيْرُ الْأُمُوْر﴾ (شوری: ۵۳) و ﴿إِلٰهِي رَبِّيْكَ مُنْتَهَاهَا﴾ (نازعات: ۴۴) (همان: ۲۱۰/۳ و ۴۷).

و در «رسالة الأبراج» می‌گوید:

فاذا قطعت هذه المنازل وعبرت هذه المراحل، وصلت إلى بلاد الثبات والتمكين. فأول ما تری شیخ کبیر القدر، أحسن وأنور من البدر مع أنه فی حیْز الامکان، لا یحواه مکان؛ سریع الانقباض بلا حركة، بطیء الانفعال بلا سکون، ضحوک السن بلا أسنان، فصیح البیان بلا لسان، مبلغ الوحی والالهام إلى الانبیاء والاولیاء العظام الکرام فالزم بابه واغتنم خطابه و خطاب اخوانه التسعة (همان: ۴۶۹/۳-۴۷۰).





شارح «رسالة الأبراج» گفته است که مراد از «شیخ» با این اوصاف، عقل دهم است که نزد حکما موسوم به «عقل فعال» است و مؤثر در عالم عناصر و مفیض معارف به ارواح بشر می باشد و در آیه ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾ (نبا: ۳۸) به «روح» تعبیر شده است (همان: ۳/ ۴۶۹). و شیخ بودن او به جهت مرشد بودن اوست، هم چون شیخ سلوک، و این رمزی است پنهان که سالک نزد اشراقیان نیازمند شیخ مرشد نیست؛ زیرا تجرد کفایت می کند و عقل دهم مرشد است و نیاز به مرشد دیگری نیست، برخلاف آنچه مشایخ و صوفیه برآند (همان: ۳/ ۴۷۰).

به نظر می رسد با توجه به عباراتی که پیشتر از شیخ اشراق نقل کردیم، نیازمندی سالک به استاد بشری، امری مسلم و قطعی است؛ مگر در مورد اوحدی از افراد زمان که با تأیید قدسی سلوک می نمایند. نیز باید توجه داشت که شیخ متأله و مطلع از حکمت الهی، در نظری گاهی مقامش از عقل دهم هم بالاتر است. بنابراین چگونه ممکن است شیخ اشراق به استادی عقل دهم بسنده کند و استفاده و استفاضه از روشن روانانی چنین را در مورد خود دریغ بدارد؟! گو این که اصلاً شیخ اشراق در همین عبارت نیز به بسندگی به عقل دهم اشاره ای نکرده؛ بلکه سالک را به مغتنم شمردن خطاب برادران نه گانه عقل دهم نیز ترغیب کرده است. بنابراین نظر شیخ اشراق در نیازمندی سالک به استاد و شیخ طریق، همانند نظر صوفیه است، ولی استفاده از عقول در نظر او بسیار پررنگ بوده است.

گوناهگونی مشایخ در طریقه شیخ نجم الدین کبری

ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله خیوقی خوارزمی معروف به «شیخ نجم الدین کبری» در سال ۵۴۰ قمری در یکی از شهرهای خوارزم (خیوق) به دنیا آمد و در سال ۶۱۸ در مقابله با حمله مغولان به شهر خوارزم به فیض شهادت رسید. وی در آغاز مدتی نزد پدر خویش و برخی اساتید به تحصیل پرداخت و سپس مسافرت های خود را آغاز کرد. در مصر به خدمت «شیخ روزبهان الوزان المصری» از مریدان شیخ ابونجیب سهروردی رسید. پس از آن، برای فراگرفتن حدیث، با اجازه شیخ روزبهان به تبریز رفت و از «ابومنصور محمد بن اسعد بن محمد حفده عطاری طوسی» شرح حدیث آموخت. در یکی از جلسات درس با «بابا فرج تبریزی» آشنا شد و مجذوب او گردید. مدتی در خدمت بابا فرج به خلوت می نشیند و پس از چندی از تبریز بیرون رفته و در «بدلیس» تحت تربیت شیخ عمار یاسر بدلیسی، از اصحاب شیخ ابونجیب





سهروردی قرار می‌گیرد. شیخ از او خرقة تبرک دریافت کرده است. وی پس از کسب اجازه از شیخ خود، راهی خوزستان شده و در دزفول به خدمت شیخ اسماعیل قصری می‌رسد. وی از دزفول راهی مصر شد و با اولین شیخ طریقتش، یعنی روزبهان که بسیار سالخورده بود، دیدار تازه کرد. در این دیدار شیخ روزبهان گفت: «نجم‌الدین ما عصفوری رفت و شهبازی باز آمد؛ نجم رفت و آفتاب شد» (معصوم شیرازی، ۱۰۶/۲). پس از این بود که شیخ نجم‌الدین به همراه اهل و عیال خود به خوارزم بازگشت و به تربیت مریدان پرداخت. صاحب «روضات الجنان» در مورد وی و اساتیدش گفته است:

و كان يقول (نجم‌الدین الکبری): أخذت علم الطريقة عن روزبهان والعشق عن القاضی الامام ابن الدمشقی و علم الخلوۃ والعزلة عن عمار بن یاسر و الخرقۃ عن اسماعیل القصری والنظر عن بابا فرج التبریزی، و كان أكمل الأولیاء المرشدين فی زمانه وأعلم العلماء بین أقرانه (کربلائی، ۱۳۸۳: ۱/۵۷۵).

شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ و استاد سلوک را از زمره صالحان شمرده و صحبت و همراهی با او را لازم و شرط سلوک دانسته است (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۱: ۳۷). برخی شاگردان و پیروان وی، مانند نجم‌الدین رازی و باخرزی به پی‌روی از استاد خویش، در کتاب‌های خود بحث‌های فراوانی در ضرورت و شرایط استاد سلوک مطرح کرده‌اند که تنها به نقلی از باخرزی از تبار عارفان کبروی اشاره می‌کنیم. او در این باره، با بیانی کوتاه به اصلی‌ترین شرایط استادی اشاره کرده و می‌گوید:

شیخ ما شیخ نجم‌الدین الکبری رضوان الله وسلامه علیه در آداب فرموده است که هر که را ارادت این راه پدید آید و خواهد تا خرقة پوشد، باید که از دست پیری پوشد که علم شریعت و طریقت و حقیقت نیکوداند و به اصول شریعت عالم باشد و به آداب طریقت عارف و براسرار حقیقت واقف. تا چون مرید را در شریعت اشکالی افتد، او به علم خود بیان کند، و چون در طریقت واقعه‌ای روی نماید، به معرفت تقریر کند، و چون در حقیقت او را سزای پیدا شود، به بصیرت خود تحقیق آن را باز نماید (باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۷-۲۸).

از نظر شیخ نجم‌الدین کبری شرط استادی، تنها وصول به مقصد نیست؛ چراکه ممکن است کسی با جذب واصل شود، ولی چون راه را نپیموده، شایستگی استادی را نداشته باشد. وی می‌گوید:

۱. به نقل از نسخه خطی «سلسله الأولیاء» سید محمد نوربخش.

تربیت و مشیخت، جز برای کسی که راه را پیموده و به مذموم و محمود امور غیبی بصیرت یافته، صحیح نیست. به عبارت دیگر: مجذوبان صلاحیت ارشاد، تربیت و مشیخت را ندارند؛ زیرا مجذوب اگرچه مقصود را ذوق کرده است، اما طریق به سوی مقصود را ذوق نکرده است؛ لذا صلاحیت تربیت سالکان را ندارد؛ چه این که تربیت کردن سالکان و مشیخت ایشان هر دو دلالت و خفارت (حراست و حفظ) در طریق است (نجم‌الدین کبری، ۱۴۲۶: ۲۵۷-۲۵۸).

از نگاه وی چنین استادی را باید در برابرش همچون میّت در دستان غسل بود تا هر تصرفی که شیخ او روا می‌داند، در او بکند. استاد نیز او را که چنین یافت، با آب ولایت از جنابت اجنبی و آلودگی محدثات (یعنی همه ما سوی الله) می‌شوید:

ينبغي أن يكون [السالك] بين يديه [أي الشيخ الواصل المرّبي له] كالميت بين يدي الغسال، يتصرّف فيه كما شاء؛ ليغسله بماء الولاية عن جنابة الأجنبيّة ولو حدث (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۳: ۵۲).

شیخ سعیدالدین فرغانی شارح تائیه ابن فارض، در کتاب «مناهج العباد إلى المعاد» گفته است که در میان صوفیه، انتساب مریدان به مشایخ به سه طریق است: ۱. خرقه؛ ۲. تلقین ذکر؛ ۳. صحبت و خدمت و تأدّب به آن. خرقه خود بردو گونه است: ۱. خرقه ارادت که گرفتن آن جز از يك شیخ روا نیست؛ ۲. خرقه تبرک که گرفتن آن از مشایخ بسیار به جهت برکت رواست (جامی، ۱۳۷۵: ۵۵۸). از این رو سه گونه استاد و شیخ در سلوک برای سالکان هست: شیخ خرقه، شیخ تلقین ذکر و شیخ صحبت. شیخ نجم‌الدین کبری خود در هر سه بخش استاد داشته و سالکان را نیز نیازمند هر سه نوع استاد می‌داند. آنچه در این جا باید بدان توجه نمود، عنوان «شیخ الغیب» در اندیشه اوست.

وی در بحثی با عنوان «رؤیت تولد انوار» که در مکاشفات سالک روی می‌دهد، گفته است که سالک در پیشگاه خود شخصی از نور را مشاهده می‌کند که کسی جز خود او نیست و عارفان این شخص نورانی را «مقدم»، «شیخ الغیب» و «میزان الغیب» نامیده‌اند. این شخص در اول سیر که برای سالک ظاهر می‌گردد، به رنگ سیاه زنگی است و سپس غایب می‌شود. البته از سالک غایب نمی‌شود، بلکه سالک هموست. داخل در سالک می‌شود و با او متحد می‌گردد. سیاه بودن او به خاطر لباس وجود ظلمانی (بدن عنصری) است؛ لذا هرگاه وجود از او فانی و لباس او به واسطه آتش ذکر و شوق سوزانده شد، جوهر او عاری از لباس شده و یکپارچه نور



می‌گردد (نجم‌الدین کبری، ۱۴۲۶: ۱۷۱). به نظر می‌رسد این وجود نوری، همان حقیقت مثالی سالک در عالم مثال از قوس نزول است؛ یعنی وجود برتر مثالی او که وجود فعلی سالک تجلی او در عالم ملک بوده و اکنون که در حال تکامل و تقرب به سوی مبدأ خویش در قوس صعود قرار گرفته، آن را ملاقات می‌کند.

از منظر شیخ نجم‌الدین کبری از جمله اساتیدی که سالکان در سلوک از آنان بهره‌مندند، «ارواح شریفه» است. این ارواح شریفه شامل عقول و نفوس و نیز ارواح عارفان و اولیای از دنیا رفته است که سالک، ایشان را در عالم غیب، نه شهادت، به هنگام غیبت از بدن عنصری زیارت کرده و از ایشان معارف الهی را می‌آموزد:

إن الأرواح التابعة تعلّمت عن الأرواح الشریفه وهی تتعلّم الآن ولكن فی عالم الغیب
لا فی عالم الشهادة كأرواح الأولیاء عن أرواح الأنبیاء فإذا غاب السیّار عن وجوده ذاق
ذلك (همان: ۱۳۹).

تنوع اساتید در اندیشه ابن عربی

ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد طائی حاتمی، معروف به «محبی‌الدین بن عربی» (۵۶۰-۶۳۸ ق) در شهر «مُرسیه» از بلاد شرقی اندلس و در زمان خلافت المستنجد بالله بن المقتفی به دنیا آمد. او به گفته خودش در حدود بیست سالگی (ابن عربی، ۲/۴۲۵) در واقعه و مبشره‌ای به دست برخی انبیاء اولوالعزم علیهم‌السلام به طریقت عارفان درآمد: «فإن رجوعنا إلى هذا الطريق كان بمبشرة علی ید عیسی و موسی و محمد علیهم‌السلام بین یدی رحمته وهی العناية بنا.» (همان، ۴/۱۷۲) در این میان نقش حضرت عیسی علیه‌السلام در توبه و ورود او به طریقت بسیار پررنگ بوده است: «وهو [عیسی علیه‌السلام] شیخنا الأول الذي رجعنا علی یدیهِ وله بنا عناية عظيمة لا يغفل عنا ساعة واحدة وأرجو أن ندرک زمان نزوله إن شاء الله» (همان، ۳/۳۴۱).

ابن عربی در وقایع و مکاشفات بسیاری حضرت مسیح علیه‌السلام را ملاقات نموده و ایشان برای او دعا کرده است. حضرت او را با عنوان «حبيب» می‌خواند و به «زهد» و «تجرید» امر فرموده است: کنت کثیر الاجتماع به [بعیسی علیه‌السلام] فی الوقائع و علی یده تبت و دعالی بالثبات علی الدین فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة و دعانی بالحبيب و أمرنی بالزهد و التجريد (همان، ۲/۴۹).

ابن عربی در علوم و فنون گوناگون و به‌ویژه در باب طریقت و سلوک، اساتید و مشایخ فراوانی





داشته است. او در شهرهای مختلف مانند اشبیلیه، مُرسیه، قُربه، تونس، بجایه، تلمسان، فاس، مصر، فلسطین، بغداد، مکه، مدینه، حلب و دمشق با عارفان و صوفیان بسیاری (از زن و مرد) دیدار و گفت‌وگو کرد و از صحبت با هریک از ایشان بهره‌هایی برد. او در نوشته‌های خود از همه انواع اساتید که در این مقاله از آن سخن رفته، بحث نموده است؛ از انبیا، اوصیای انبیا، ملائکه، ارواح و نفوس قدسی علیهم‌السلام گرفته تا انواع مشایخ سلوک حیا و میتا در بیداری، رؤیا یا مکاشفات با صراحت یا در قالب حکایات گوناگون از احوال خود یا سایر عارفان یاد کرده است که ذکر آنها خارج از حدود مقاله است.

استاد عام و خاص در اندیشه مکتب نجف

حدود یک و نیم قرن پیش در حوزه علمیه نجف، یکی از دست‌پرورده‌های آن حوزه، آقا سید علی شوشتری (۱۲۲۲-۱۲۸۳ق) از احفاد و نوادگان سید نعمت‌الله جزائری که در شوشتر متصدی امور عامه، مانند تدریس و قضاوت و مرجعیت بود، به نجف اشرف بازگشت و مکتب‌ای عرفانی در این حوزه علمیه شکل داد که تاکنون صدها عارف واصل و ولی کامل را در دامن خود پرورانده است.

سید علی شوشتری در عرفان شاگردان مختلفی تربیت کرده است که از معروف‌ترین ایشان شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ق)، شیخ محمدتقی اصفهانی، معروف به «آقا نجفی» (م ۱۳۳۲ق) و ملا حسینقلی همدانی (۱۲۳۹-۱۳۱۱ق) هستند. در این میان، ملا حسینقلی همدانی که در حکمت شاگرد ملاهادی سبزواری (م ۱۲۸۹ق) بود و در فقه و اصول شاگرد شیخ انصاری، با هدایت سلوکی سید علی شوشتری، بعد از ۲۲ سال سیر و سلوک نتیجه گرفت و به مقصود رسید (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵: ۴۲۷). تعداد شاگردان و شاگرد شاگردان او را بالغ بر سیصد تن گفته‌اند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۳: ۳۲۲). از معروف‌ترین ایشان شیخ محمد بهاری (م ۱۳۲۵ق)، سید احمد کربلایی (م ۱۳۳۲ق)، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، سید مرتضی کشمیری و سید محمد سعید حبوبی (م ۱۳۳۳ق) هستند.^۱

در میان معروف‌ترین شاگردان سید احمد کربلایی می‌توان از سید علی قاضی طباطبائی (م ۱۳۶۶ق) و سید جمال الدین گلپایگانی (م ۱۳۷۷ق) یاد کرد. سید علی قاضی طباطبائی



۱. در کتاب «تاریخ حکما و عرفای متأخر»، ص ۲۱۸-۲۳۱ نام حدود شصت تن از شاگردان ملا حسینقلی همدانی ذکر شده است.





شاگردان سلوکی فراوانی داشته است. از معروف‌ترین شاگردان ایشان می‌توان از سید محمد حسین طباطبایی (م ۱۳۸۸ق)، شیخ محمد تقی آملی (م ۱۳۹۱ق)، حاج سید هاشم حداد (م ۱۴۰۴ق)، شیخ عباس قوچانی (م ۱۴۱۴ق) سید عبد‌الکریم کشمیری (م ۱۴۱۹ق) و محمد تقی بهجت فومنی (م ۱۴۳۰ق) نام برد.^۱ از این مشاهیر و معاریف که تعداد اندکی از آنان نام برده شدند، امروزه شاگردان بسیاری برجای مانده است که علم عرفان و معنویت را برافراشته نگه داشته‌اند.

طریق مکتب نجف معروف به «طریق معرفت نفس» است و داشتن استاد سلوک و لزوم پی‌روی از او در طریق به سوی حق تعالی از اهم لوازم سلوک از این طریق است. در اهمیت داشتن استاد سلوک، این دو سخن مرحوم قاضی طباطبائی کفایت می‌کند: «چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جست‌وجو و تفحص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد.» و «کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است» (حسینی تهرانی، ۱۴۲۸: ۱۸۶). مقصود از چنین استادی که سالک باید به دنبال او باشد تا او را بیابد و ملازمش باشد، استاد عام است. شیخ و استاد سلوک در اندیشه عارفان مکتب نجف بردو قسم است: استاد عام و استاد خاص.^۲

«استاد عام» اختصاصاً مأمور به هدایت کردن و دستگیری سلوکی از سالکان نیست، ولی رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره می‌باشد: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳). لزوم رجوع به چنین استادی، تنها در ابتدای سیر و سلوک است و هرگاه سالک مشرف به مشاهدات و تجلیات صفاتی و ذاتیه شد، دیگر همراهی با او لازم نیست.

«استاد خاص» آن است که مأموریت الهی ارشاد و هدایت خلق را داراست و آن رسول خدا و خلفای حقه او علیهم‌السلام هستند. سالک در هیچ حالی از احوال، از مرافقت و همراهی چنین استادی گریزی ندارد؛ اگرچه به مقصود و مقام نهایی هم رسیده باشد و از آن جا که حقیقت استاد خاص (اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام) همان مقام نورانیت اوست که سلطه بر عالم

۱. در کتاب «دریای عرفان»، زندگی‌نامه و شرح احوال آیت‌الله سید علی قاضی، ص ۵۶-۷۵ نام حدود چهل تن از شاگردان مرحوم سید علی قاضی ذکر شده است.

۲. این تقسیم‌بندی، برگرفته از بیانات علامه بحرالعلوم در رساله سیر و سلوک است (همان، ص ۱۶۶-۱۷۱) که علامه طهرانی در تقریرات درس‌های سیر و سلوک علامه طباطبائی در «لب اللباب» آورده است؛ چنان‌که مطالب بسیار دیگری از این کتاب نیز برگرفته از رساله علامه بحرالعلوم می‌باشد.



و آدم دارد، مراد از مرافقت با او، مرافقت باطنی است، نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر. سالک پس از وصول و در مقام بقای بعد از فنا نیز به مرافقت ایشان نیاز دارد؛ زیرا آداب عالم لاهوت و عوالم مادون را - در حالی که سالک حق تعالی را در همه حال در آن عوالم در سریان می بیند - باید از او بیاموزد (حسینی تهرانی، ۱۴۱۹: ۱۳۳-۱۳۴).

از نظر علامه طهرانی دستگیری استاد عام از سالکان، در همان مقدار از سلوک که لازم است سالکان ملازم او باشند، «اولاً به تبعیت از اوستاد خاص می باشد، و ثانیاً لزوم دستگیری آنان در ظرف عدم تمکن از اوستاد خاص است و اما در زمان تمکن دستگیری آنان ضروری نیست؛ گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد» (حسینی تهرانی، ۱۴۲۸: ۱۶۷).

لزوم مرافقت سالک با استاد عام به این سبب است که:

نفحات رحمانیه از جانب ربّ العزّة توسط حجابِ اقرب که همان استاد خاص است، به توسط قلب استاد عام به سالک می رسد. بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل بماند که از استفاضه معنویات او محروم خواهد ماند^۱ (همان، ۱۶۷). شناخت استاد عام، جز با مصاحبت و مرافقت با او در خلوت و جلوت ممکن نیست و ظهور خوارق عادات، اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر انسان ها، عبور بر آب و آتش، طی الارض و الهواء، استحضار از آینده و گذشته و امثال این کرامات نمی تواند دلیل متقن بر وصول صاحب آنها به صقع ربوبی و مقام بقای بعد از فنا باشد؛ زیرا این نوع کرامات همه در مرتبه مکاشفات روحیه^۲ حاصل می شود و از آن جا تا سرحدّ وصول و رسیدن به کمال، راه زیادی است، حتی به مجرد ظهور تجلیات صفاتیّه و اسمائیّه در استاد نیز نمی توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست؛ بلکه تا تجلیات ذاتیه ربانیّه^۳ در استاد ظهور نکرده است، استاد نیست (حسینی تهرانی، ۱۴۱۹: ۱۳۵-۱۳۶).



۱. علامه بحرالعلوم گفته است: «آنچه از ارباب سلوک در باب آداب و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده اند، مراد استاد خاص است؛ اگرچه در عامّ نیز واسطه قیام او در هدایت مقام خاص به حسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است». ۲. علامه طهرانی با برشمردن اقسام مکاشفات، یعنی آنچه از حقایق عالم ماده، مثال، عقل و عالم اسماء و صفات برای سالک کشف می گردد و نیز آنچه پس از وصول به مقام بقای بعد از فنا مشهود سالک قرار می گیرد، مکاشفات روحیه را به مجموعه آنچه قبل از وصول سالک به عالم اسماء برای او مکشوف می گردد، اطلاق کرده و گفته است: «مکاشفات روحیه، قبل از ورود به عالم الهی و توحید حاصل می شود و مشترک بین مؤمن و کافر است و به هیچ وجه اثباتاً دلالت بر کمال و نفیاً دلالت بر عدم کمال ندارد. همان، ص ۱۶۹ (پاورقی علامه طهرانی).

۳. این اصطلاح برگرفته از عبارت علامه بحرالعلوم است که گفته: «آنچه مخصوص واصلین است، تجلیات ذاتیه»





تجلی ذاتی آن است که ذات مقدّس حضرت باری تعالی در سالک تجلی نماید، و آن وقتی حاصل می‌شود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد و به عبارت دیگر: به کلی خود را گم کرده و اثری در عالم وجود از خود نیابد و خود و خودیت خود را یک باره به خاک نسیان سپرده باشد: «ولیس هناك الا الله». در این موقع دیگر ضلال و گمراهی برای چنین شخصی متصوّر نخواهد بود؛ زیرا تا ذره‌ای از هستی در سالک باقی است، هنوز طمع شیطان از او قطع نشده و امید اضلال و اغوای او را دارد؛ ولی وقتی که بحول الله تبارک و تعالی سالک بساط خودیت و شخصیت را درهم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده، لباس حرم در بر کرد و به تجلیات ذاتیه ربّانیه مشرف آمد، شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت می‌نشیند. استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد؛ و الاً به هر کسی نتوان سرسپرد و مطیع و منقاد گشت. هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهند (همان، ۱۳۷).

بنابراین نباید در مقابل هر مدعی کشف و شهودی سر تسلیم فرود آورد. از مرحوم سید علی قاضی طباطبایی (رضوان الله علیه) نقل شده است:

اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیرالی الله، سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق بالحقّ بوده باشد (حسینی تهرانی، ۱۴۲۸: ۱۸۶).

مقصود از سه سفر دیگر، سفرهای من الحق الی الحق بالحق (سفر فی الحق) و سفر من الحق الی الخلق بالحق و سفر من الخلق الی الخلق بالحق (سفر فی الخلق) از اسفار اربعه

است و آن نیز قسم ربّانیه اش، نه روحانیه» (همان، ص ۱۷۰). علامه طهرانی پس از تبیین انواع تجلیات، مانند: فعلی، صفاتی، ذاتی و در آخرین بیان تجلی ذات گفته است که «تقسیم تجلیات ذاتیه را به ربّانیه و روحانیه، در هیچ يك از کتب قوم نیافتیم و ظاهراً از تعبیرات مختصّه مصنّف است و مراد از آن معلوم نشد. محتمل است که مراد از ربّانیه، تجلیات اسمائی باشد که در عالم ذات و ربوبیت باشد، مثل: تجلی اسم حی و علیم و قدیر و سمیع و بصیر، و مراد از تجلیات ذاتیه روحانیه، تجلیات اسمائی باشد در عالم فعل، چون: الخالق و الرازق و أمثال ذلك. نیز محتمل است مراد از تجلیات ذاتیه ربّانیه، همان تجلی اسم که حقیقتش فنای سالک در آن اسم متجلی علیه است، بوده باشد و در این صورت خود سالک فانی مجلای اسم ربوبی شده و خود را فانی در آن اسم می‌یابد. و مراد از تجلیات ذاتیه روحانیه صرفاً انکشاف آن اسم است در عالم روح، بدون آن که فنایی در آن اسم برای سالک محقق شده باشد. گرچه این را در اصطلاح، تجلی نمی‌گویند، بلکه کشف و انکشاف گویند. و الله العالم». همان، ص ۱۷۱-۱۷۰ (پاورقی علامه طهرانی).



عرفانی است.^۱ اگر در جایی تحقیق از حال استاد و شیخ سلوک برای سالک متعذر یا متعسر باشد، سالک باید به خدا توکل نموده و تعالیم و دستورات او را با کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره ائمه طاهرین علیهم السلام بسنجد؛ اگر موافق بود، عمل نماید، وگرنه ترتیب اثر ندهد. در صورت عمل نمودن، چون چنین سالکی حقیقتاً با قدم توکل گام برداشته، شیطان بر او سلطه نخواهد داشت: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ». (نحل: ۹۹-۱۰۰) (حسینی تهرانی، ۱۴۱۹: ۱۳۸).

عارفان مکتب نجف علی‌رغم تأکیدی که بر استاد خاص یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارند، به توسل و توجه به انبیا و اوصیای ایشان علیهم السلام در سلوک توجه داشته و یاری خواستن از ایشان را در پیمودن طریق به موجب وسیله بودن ایشان و تأسی به کریمه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده: ۳۵) بر خود لازم می‌شمارند. عمده بهره‌وری از انبیا و اوصیا علیهم السلام و ارتباط با ایشان در خواب‌ها و مکاشفات است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در احوال و آثار ایشان یافت؛^۲ چنان‌که در این حالات، ارتباط با ارواح قدسی و ملائکه را نیز مغتنم شمرده‌اند.

آنچه در این میان قابل توجه است، عنوان شیخ خرقه، شیخ صحبت و شیخ ذکر است که عارفان مکتب نجف، آن را از مستحسنات صوفیه بر شمرده‌اند و از تأدب به آداب آنها پرهیز نموده‌اند؛ گویان که ایشان از اساتید خود ذکر می‌گیرند و صحبت و هم‌نشینی با آنان را لازم می‌شمرند؛ اما چنین عناوینی با لحاظ تعدد آن میان ایشان مرسوم نیست و هرگز آنچه از آداب و مستحسنات در این وادی در میان صوفیه برقرار بوده، را به طریق خود راه نداده‌اند؛ چنان‌که خبری از خرقه‌پوشی به دست مشایخ، با آداب آن نیز در میان آنان نیست.

نتیجه

سالک در سلوک معنوی و سیر به سوی حق تعالی، نیازمند استاد است. در نظر عارفان، اساتید سلوک، تنوع بسیاری دارند. انبیای الهی و اوصیای ایشان علیهم السلام، عقول، ارواح و نفوس قدسی و وجودات برتر سالک در عوالم قوس نزول و عالمان ربانی و اولیای الهی و... از انواع اساتید در سیر و سلوک به شمار می‌روند. در این میان، شیخ اشراق بیشتر بر استادی عقول، ارواح و



۱. نگارنده در مقاله «اسفار اربعه در عرفان اسلامی» این چهار سفر را تبیین کرده است. ر.ک: حکمت عرفانی، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۰.

۲. برای نمونه ر.ک: رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب، ص ۸۸-۸۹.





نفوس قدسی تأکید کرده و شیخ نجم‌الدین کبری بر عناوینی چون: شیخ خرقه، شیخ صحبت و شیخ ذکر توجه داشته است و از شیخ الغیب و وجود برتر سالک در قوس نزول نیز یاد کرده است. ابن عربی به همه انواع این اساتید اشاره داشته و عارفان مکتب نجف نیز بر استادی پیامبر اعظم و اهل بیت طاهرین او علیهم‌السلام به عنوان استاد خاص در سلوک معنوی و عرفانی تأکید داشته و استادی عالمان ربانی و اولیای الهی را نیز برای سالک لازم شمرده‌اند. سخن از بهره‌مندی ایشان از ارواح انبیا علیهم‌السلام، عقول و نفوس نیز در میان آموزه‌های آنان وجود دارد، اما از عناوین شیخ خرقه، شیخ صحبت و شیخ ذکر در آثار آنان خبری نیست.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محیی‌الدین (بی‌تا)، الفتوحات المکیة (۴ جلدی)؛ دار صادر، بیروت.
۲. باخرزی، یحیی بن احمد (۱۳۸۳)، أورداد الأحباب و فصوص الآداب، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران.
۳. جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، نفحات الأنس، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، تهران.
۴. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۵)، هزار و یک نکته، رجاء، چاپ پنجم، تهران.
۵. حسینی تهرانی، سید محمد حسین (۱۴۱۹ق)، رساله لب اللباب، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ نهم، مشهد.
۶. _____ (۱۴۲۸ق)، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم؛ نور ملکوت قرآن، چاپ هشتم، مشهد.
۷. _____ (۱۴۲۳ق)، مه‌رتابان، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، مشهد.
۸. خوانساری، محمدباقر بن زین‌العابدین (۱۳۹۰ق)، روضات الجنات، مکتبه اسماعیلیان، قم.
۹. سهروردی، شیخ شهاب‌الدین (۱۳۷۵)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، تهران.
۱۰. شهرزوری، شمس‌الدین محمد بن محمود (۱۴۳۰ق)، تواریخ الحكماء و الفلاسفة، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، مکتبه الثقافة الدینیة، چاپ اول، قاهره.

۱۱. صدوقی سها، منوچهر (۱۳۸۱)، تاریخ حکما و عرفای متأخر، انتشارات حکمت، چاپ اول، تهران.
۱۲. کربلایی تبریزی، حافظ حسین (۱۳۸۳)، روضات الجنان و جنات الجنان؛ انتشارات ستوده، چاپ اول، تبریز.
۱۳. معصوم شیرازی، محمد (بی تا)، طرائق الحقائق، انتشارات سنائی، چاپ اول، تهران.
۱۴. نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر (۱۳۶۳)، الأصول العشرة، ترجمه و شرح عبدالغفور لاری، انتشارات مولی، چاپ اول، تهران.
۱۵. _____ (۱۳۶۱)، السائر الحائر، به اهتمام مسعود قاسمی، نشر زوار، چاپ اول، تهران.
۱۶. _____ (۱۴۲۶)، فوائح الجمال و فواتح الجلال، تحقیق یوسف زیدان، دار سعاد الصباح، چاپ دوم، قاهره.
۱۷. هاشمیان، هادی (۱۳۷۹)، دریای عرفان، زندگی نامه و شرح احوال آیت الله سید علی قاضی، مؤسسه فرهنگی طه، چاپ اول، تهران.

مقالات

۱۸. حسن زاده کریم آباد، داود (۱۳۹۰)، «اسفار اربعه در عرفان اسلامی»، حکمت عرفانی، سال اول، ش ۲، زمستان ۱۳۹۰.

